

جمله و شبه‌جمله در گویش لای‌زنگانی

حسن رنجبر^۱

اکبر صیادکوه^۲

چکیده

جمله بخش گسترده و به عبارتی گسترده‌ترین بخش زبان است که همه گزارش‌های زبان به وسیله آن روی می‌دهد؛ به همین سبب پژوهش در چند و چون آن، در شناخت و بررسی زبان، نقش ویژه‌ای خواهد داشت. روستای لای‌زنگان داراب فارس همانند بسیاری از دیگر روستاهای ایران، مکانی است که از نظر فرهنگی و به ویژه زبان‌شناسی توانمندی‌های فراوانی برای پژوهش دارد و تاکنون تک‌نگاری‌ها و مقاله‌های نسبتاً زیادی درباره چند و چون گویش آن نوشته شده است. پژوهش حاضر، به روش مصاحبه و گفت‌وگو فراهم آمده و به روش کتابخانه‌ای بررسی و تحلیل شده است. این تحقیق نتایج بسیاری در پی دارد؛ از جمله: ۱- جابه‌جایی ترتیب ارکان جمله در گویش لای‌زنگانی نسبت به فارسی رسمی که دارای یکنواختی است، بسیار زیادتر است. ۲- بیشترین علت جابه‌جایی ارکان جمله در این گویش، پرسشی بودن جمله و تأکید بر مسند است. ۳- حذف فعل در جمله‌های این گویش غالباً همانند فارسی رسمی است مگر چند مورد که در فارسی رسمی کمتر از آنها نام برده‌اند. از جمله در چیستان، نفرین، ناسزا، کنایه و مثل. ۴- شبه‌جمله‌های این گویش بسیار زیاد است و غالباً الفاظ بی‌معنایی‌اند که می‌توان آنها را در گروه صوت‌ها نیز جای داد.

واژه‌های کلیدی: جمله، شبه‌جمله، ارکان جمله، گویش لای‌زنگانی، شهر داراب

abrak32@yahoo.com

sayadkoh@shirazu.ac.ir

^۱- کارشناس زبان و ادبیات فارسی و پژوهشگر فرهنگ مردم

^۲- استاد، دانشکده زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز

۱- مقدمه

بحث درباره چند و چون زبان‌ها و گویش‌ها؛ به ویژه گویش‌های مناطق روستایی و محدودتر، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ بدین سبب که بسیاری از این گویش‌ها و خرده فرهنگ‌ها در یورش بی‌امان مدرنیته و گسترش رسانه‌ها و غیره به سرعت پای در رکاب فراموشی نهاده‌اند و ای بسا که تا آینده‌ای نه چندان دور، فرزندان ما از آنها اثری نیابند. این مهم ضرورت پرداختن بدین مسائل را روشن‌تر می‌نماید. در مجموع در جهان امروز آنچه بدان فولکلور یا فرهنگ عامه می‌گویند بیشتر مورد بی‌مهری قرار گرفته است. این جستا به چند و چون ساختمان جمله و شبه‌جمله در روستای لای‌زنگان فارس اختصاص یافته است. برخی از زبان‌شناسان دستگاه گسترده زبان را در سه بخش «دستگاه صوتی^۱، دستگاه دستوری^۲ و دستگاه واژگان^۳» مورد مطالعه قرار می‌دهند (باطنی، ۱۳۵۳: ۱۶ با اندکی تصرف). در این مقاله تمرکز بر روی دستگاه دستوری یا دقیق‌تر بر روی بخشی از دستگاه گویش این روستا است.

لای‌زنگان از مناطق کوهستانی و سردسیر رشته کوه‌های جنوبی زاگرس در استان فارس است که در ۵۴ کیلومتری شرق شهرستان داراب واقع شده است (مصاحب، ۱۳۸۷: ۲۴۸۲). شغل اکثر مردم این روستا از گذشته تاکنون باغداری بوده است. تا یکی دو دهه قبل، دامداری نیز بسیار رواج داشته است (رنجبر، ۱۳۹۴: ۲). به اعتقاد صداقت کیش (۱۳۸۵: ۱۵) در دوره شاه عباس کبیر افرادی در این روستا زندگی می‌کردند. «برخی از افراد روستا نیز بر این باورند که این روستا در آغاز گبرنشین بوده و سپس افرادی از نقاط مختلف به این روستا آمده‌اند و ساکن شده‌اند. سپس بر گبریان چیره شده‌اند و آنها را از این نقطه بیرون رانده‌اند.» (رنجبر، ۱۳۹۴: ۲ و ۳). با این همه برخی دیگر از اهالی این روستا بیان می‌کنند که از اطراف شهر کرمان به این روستا آمده‌اند و برخی نیز روایت می‌کنند که از زابل به این منطقه آمده‌اند، عده‌ای نیز بر این باورند که در یک لشکرکشی همراه با لطفعلی خان زند به این روستا آمده‌اند (نمیرانیان، افضل و رنجبر، ۱۳۹۴: ۸۶۴ و ۸۶۵). از این رو روشن است که طی سالیان متمادی بسیاری از گویش‌ها و خرده فرهنگ‌های بومی در این روستا در هم آمیخته و گویشی غنی را پدید آورده‌اند که بیشترین مشترکات را با لری دارد و بهتر این است که این گویش را گویشی نیمه لری بدانیم. (رنجبر، باقری، ۱۳۹۵: ۱۱ با اندکی تصرف)

۱-۱- روش پژوهش

مطالب این جستا به روش میدانی - به ویژه با هم‌نشینی با گویشوران کهن‌سال این روستا- گردآوری، سپس تحلیل شده است. همچنین برای انتقال هرچه بهتر مطلب، نگارندگان در تحلیل مطالب اولیه از روش کتابخانه‌ای نیز بهره جسته‌اند.

¹- phonology

²- grammer

³- vocabulary

۲- چارچوب نظری

۲-۱- جمله

جمله در کتاب‌ها و منابع دستوری به شکل‌های گوناگونی تعریف شده است؛ مانند «جمله مجموعه کلماتی است که مقصودی را برساند یعنی دارای اسنادی باشد که ذاتاً تام است خواه نقض غرضی داشته باشد یا نه» (خیامپور، ۱۳۸۸: ۱۸). در فرهنگ زبان‌شناسی-دستوری از واج تا جمله، جمله این گونه تعریف شده است: «جمله یک واحد زبانی است که از یک یا چند گروه ساخته می‌شود تا حداقل پیامی را برساند، این واحد زبانی را می‌توان به دو بخش نهاد و گزاره تجزیه کرد. جمله را از حیث عناصر تشکیل دهنده، به انواع ساده، و مرکب می‌توان تقسیم کرد.» (مدرسی، ۱۳۸۷: ۱۲۷). جمله گونه‌های زیادی دارد اما در این پژوهش بیشتر جمله ساده مورد نظر است. خانلری این گونه جمله‌ها را چنین تعریف کرده است. «هر جمله ساده و مستقل خبری از دو قسمت تشکیل می‌شود، قسمتی که درباره آن حکمی می‌شود به ایجاب یا سلب، دیگری حکمی یا اسنادی است که درباره آن ذکر می‌شود. قسمت اول را نهاد و قسمت دوم را گزاره می‌خوانیم» (خانلری، ۱۳۹۲: ج ۳: ۴۴۵).

۲-۱-۱- الگوها یا قالب‌های جمله

در هر زبان الگوها یا قالب‌هایی برای ساختن جمله‌ها وجود دارد که در این الگوها واژه‌ها با ترتیب مشخصی پییده می‌شوند و جملات را به وجود می‌آورند. غالباً ارکان این الگوها هنگامی که توسط افراد در زبان محاوره مورد استفاده قرار می‌گیرد جابه‌جا می‌شوند.

در پارسی باستان ترتیب اجزاء جمله آزاد است و این آزادی به سبب آن است که صورت صرفی کلمات خود نشانه مقام نحوی آنها در جمله نیز است. بنابراین تقدم و تأخر اجزاء در تغییر معانی تأثیری ندارد... در فارسی میانه نیز بیشتر جمله‌های ساده به همان ترتیب است؛ یعنی نهاد در آغاز می‌آید و فعل در پایان قرار می‌گیرد... در فارسی دری دوره نخستین (از آغاز تا اوایل قرن هفتم) ساختمان جمله از نظر ترتیب اجزاء آن نسبت به ادوار بعد آزادی بیشتری دارد. از آن پس در دوره فارسی دری و فارسی قرون اخیر نوعی یکنواختی و تحجر در ترتیب اجزاء جمله روی داده است (خانلری، ۱۳۹۲: ج ۳: ۴۴۶ و ۴۴۷).

در تحقیق حاضر بر اساس الگوهای فارسی معیار، الگوهایی که گویشوران لای‌زنگانی به کار می‌گیرند بررسی و تفاوت‌ها و جابه‌جایی‌هایی که صورت می‌گیرد بیان خواهد شد. از منظر سبک‌شناسی، زبان معیار، درجه صفر گفتار و نوشتار به شما می‌آید. یعنی کمترین نشانه‌ای از مشخصه‌های فردی گوینده در آن نمی‌توان یافت. کلام بدون سبک، در درجه صفر سخن قرار دارد که در آن قواعد دستوری و درست نویسی کاملاً رعایت می‌شود و... (فتوحی، ۱۳۹۰: ۴۰)

الگوی یک

نهاد + مسند + فعل اسنادی

او خودحالی بیذ u xoδ-hōli biδ (= او آشنا بود)

با اندکی تسامح می‌توان گفت به همان اندازه که این الگو (الگوی اصلی) توسط گویشوران مورد استفاده قرار می‌گیرد به همان اندازه هم این الگو با جابه‌جایی ارکان جمله به شکل‌های زیر، به کار می‌رود:

۱- مسند + فعل + نهاد

خودخالی بیذ حسن *xoδ-holi biδ hasan* (=آشنا و خودمانی بود حسن)
نیمه‌آوری شد هوا *ni:ma-avr-i šoδ havâ* (=نیمه‌بری شد هوا)

۲- فعل + نهاد + مسند

این الگو بیشتر زمانی به کار می‌رود که گوینده بخواهد بر مسند تأکید کند.
شد سنگو پچ *šoδ sang-u pač* (=شد آن سنگ خرد) در این جمله تأکید بر شکسته شدن سنگ است.

گسترده‌گی ارکان جمله در بسیاری از الگوها موجب شده است که شاعران بومی سرای این روستا آزادانه دست به چینش کلمه‌ها بزنند و به راحتی از عهده اوزان عروضی برآیند.

الگوی دو

نهاد + فعل ناگذر

مَمَد اومد *mammaδ umaδ* (=محمد آمد)

انگیرا پلقید *angir-â pelqiδ* (=انگورها له شد)

گاهی ارکان جمله در این الگو جابه‌جا می‌شود:

جکید حسن *jakiδ hasan* (=حسن پرید)

این جابه‌جایی بیشتر زمانی صورت می‌گیرد که جمله پرسشی باشد:

رَه مَمَد؟ *ra: mammaδ* (رفت محمد؟). اومد باذ؟ *umaδ bâ:δ* (=آمد/وزید باذ؟)

الگوی سه

نهاد + مفعول + فعل گذرا

نکته این که در این گویش حرف نشانه «را» به کار نمی‌رود.

فَاطو قصَه گُ *fõt-u qessa go* (=فاطمه قصه گفت)

حسن نون خوارد *hasan nun xâ:rd* (=حسن غذا خورد)

شتر خین خودش دید *šotor xi:n-e xoδeš diδ* (=شتر خون خود را دید. از مثل‌های این گویش است)

گاهی ارکان این الگو جابه‌جا می‌شود:

۱- نهاد + فعل گذرا + مفعول

نون خوارد حسن *nun xâ:rd hasan* (=غذا خورد حسن)

سنگ زد علی *sang zaδ ali* (سنگ زد علی)

۲- فعل گذرا + نهاد + مفعول

این جابه‌جایی بیشتر زمانی صورت می‌گیرد که جمله پرسشی باشد:

خوارد علی زکو xâ:rd ali ze:ku (=خورد علی آغوز؟)

الگوی چهار

نهاد + مفعول + حرف اضافه + متمم + فعل گذرا یا سببی

علی سنگ آ زمین وداشت/ وداشت ali sang a zamin va:-dâšt/ var-dâšt (=علی سنگ را از زمین برداشت)

مو جریان آ تو گفتم mo jariyân a to goft-om (=من جریان را به تو گفتم)

گاهی ارکان این الگو جابه‌جا می‌شود:

۱- مفعول + نهاد + حرف اضافه + متمم + فعل گذرا یا سببی

مشک با آ مشکوژون وداشت/ وداشت mašk bâ: a maškôđun va:-dâšt/ var-dâšt (=مشک را پدر از مشکدان برداشت)

۲- فعل گذرا یا سببی + نهاد + مفعول + حرف اضافه + متمم

وداشت/ وداشت با مشک آ مشکوژون؟ va:-dâšt/ var-dâšt bâ: mašk a maškôđun (=برداشت پدر مشک را از مشکدان؟)

با توجه به نوع تأکیدی که گوینده دارد ممکن است هر یک از ارکان جمله بر ارکان دیگر مقدم شود.

نکته: در این گویش هرگاه ضمائر شخصی پیوسته متمم یا مفعول واقع شوند بر فعل مقدم می‌شوند. در نقش مفعولی به صورت «ام» om، «ات» et، «اش» eš، «مون» mun، «تون» tun، «شون» šun و «م» am، «ت» t، «ش» š، «مون» mun، «تون» tun و «شون» šun به کار می‌روند. در نقش متمم نیز به صورت «م» ma، «ت» ta، «ش» ša، «مون» mun-a، «تون» tuna و «شون» šuna به کار می‌روند که در روش اخیر فتحه پایانی، همان حرف اضافه «آ» a است که در این گویش به جای حروفی چون «از»، «به» و «بر» به کار می‌رود.

۱- در نقش مفعولی

او ات دید u et diđ (=او تو را دید)

اگر فعل دارای جزء پیشین «می» (در این گویش «ای» í) باشد:

او تیبینه/ تیبینه u t-i-bin-e/ t-e-bin-e (=او تو را می‌بیند)

۲- در نقش متممی

الف-با حرف اضافه «آ» کشیده a: به معنی «از»

دیگل شگره di:gol š-a:-ger-e (دیگل را از او گرفت. دیگل ظرفی است که بیش‌تر از جنس سفال است و در آن گوشت می‌پزند)

ب-با حرف اضافه «آ» کوتاه a به معنی «به»

علی همه‌چی تون گُ ali hama-či tun-a go (=علی همه‌چیز را به شما گفت)

الگوی پنج

نهاد + فعل مجهول

در این الگو پیش از فعل مجهول حرف «آ» a به کار می‌رود و تأثیری در معنا ندارد. ناگفته نماند که به ندرت بدون حرف «آ» a نیز به کار می‌رود.

باغ آ رخته شد $bâ:\gamma a \text{ rexta } šo\delta$ (=باغ ریخته شد، انگورها چیده شد)

سنگ آ کنه شد $sang a \text{ kanna } šo\delta$ (سنگ کنده شد)

گاهی ارکان این الگو جابه‌جا می‌شود:

فعل مجهول + نهاد

آ رخته شد باغ $a \text{ rexta } šo\delta \text{ } bâ:\gamma$ (=ریخته شد باغ، چیده شد انگورها)

الگوی شش

نهاد + حرف اضافه + متمم + فعل مجهول

سنگ آ دیوال کنه شد $sang a \text{ di:vâl } \text{ kanna } šo\delta$

چنان‌که در الگوی پنج دیدیم پیش از فعل مجهول، حرف «آ» a به کار می‌رود. از این‌رو الگوی شش بیشتر به صورت زیر کاربرد دارد.

نهاد + حرف اضافه + متمم + حرف «آ» + فعل مجهول

سنگ آ دیوال آ کنه شد $sang a \text{ di:vâl } a \text{ kanna } šo\delta$

الگوی هفت

نهاد + مفعول + تمیز (مسندالیه مفعول) + فعل ناقص

همه علی خرف حساوش کرده ویدن $hama \text{ ali } \text{ xeref } \text{ hesâ:v-eš } \text{ kerda } \text{ vi\delta-en}$ (=همه

علی را کودن به شمار آورده بودند)

در این شیوه غالباً ارکان جمله جابه‌جا می‌شود و ضمائر شخصی پیوسته (ر. ک به الگوی چهار) در نقش مفعول قرار می‌گیرند.

۱- نهاد + تمیز (مسندالیه مفعول) + مفعول + فعل

مو عاقل شیدُنَسْمُ مو $mo \text{ } \hat{a}:\text{qel } š-i\text{-donoss-om}$ (=من عاقل او را می‌دانستم، من او را عاقل می‌دانستم)

۲- تمیز (مسندالیه مفعول) + مفعول + فعل + نهاد

عاقل شیدُنَسْمُ مو $\hat{a}:\text{qel } š-i\text{-donoss-om } mo$ (=عاقل او را می‌دانستم، من او را عاقل می‌دانستم)

هر یک از الگوهای یاد شده را می‌توان با افزودن قید، مضاف‌الیه، صفت و... گسترش داد. برای مثال:

فلانی زشته $folâ:\text{ni } \text{ zešt-e}$ (=فلانی زشت است)

فلانی چقد زشته $folâ:\text{ni } \text{ čeqa\delta } \text{ zešt-e}$ (=فلانی چقدر زشت است)

فالانی با ئی چَشْأی کوتیسکیش چقد زشته zešt-e
(=فالانی با این چشم‌های تنگ و کوچکش چقدر زشت است)

۲-۱-۲- گونه‌های گزاره

۱- فعل به تنهایی گزاره است:

حسن ره hasan ra: (=حسن رفت)

۲- فعل اسنادی و مسند (گروه وصفی) تشکیل دهنده گزاره است:

علی جهلی شد ali ja:l-i šod (=علی عصبانی شد)

۳- فعل به اضافه مفعول یا گروه مفعولی، تشکیل دهنده گزاره است:

حسن نودی او hasan navaδ-i â:vo (=حسن دستگیره را آورد)

۴- فعل و متمم تشکیل دهنده گزاره است:

فاطمه آ مدرسه اومذ fâ:toma a: maδresa umδ (=فاطمه از مدرسه برگشت)

۵- فعل، مفعول و متمم تشکیل دهنده گزاره است:

قاسم شیتیک آ تو باخچه وارن qâ:som šî:terak a to bâx-ča vâ:-ron (قاسم خاکشیر را از

توی باغچه از زمین کند/ چید)

۶- مفعول، تمیز و فعل تشکیل دهنده گزاره است:

مردم لای زنگو خشم شینگن mardom loy-zangu xšam še-y-gon (=مردم لای زنگان را

خشم می گویند)

۲-۱-۳- جمله از نظر فعل

«جمله از حیث فعل سه گونه است: جمله فعلی، جمله اسنادی، جمله بی فعل» (انوری و احمدی گیوی،

۱۳۸۷: ۳۱۲) در شاهد مثال‌های قبل به جمله‌های اسنادی و فعلی پرداختیم.

جمله بی فعل؛ «به جمله‌ای گفته می‌شود که در ظاهر فعل نداشته باشد و فعل آن در ژرف ساخت جمله

باشد» (همان: ۳۱۲)

نخسه‌ی! na-xassse-y یعنی خسته نباشی!

حالت؟ hâ:l-et یعنی حالت چطور است؟

سفر بی خطر safar bi:-xatar یعنی سفر بی خطر باشد!

۲-۱-۴- جمله از نظرهای دیگر

جمله مستقل و غیر مستقل

جمله مستقل ساده مانند: زَنَّمْ آ او شد zannq-om a ô šod (=زهره ام ترکید/ ترسیدم)

جمله مستقل مرکب مانند:

دَس که اَ ما جذا شد، خر ایخواره خووه سگ ایخواره خووه

das ke a mâ jedâ šoð xar i-xâr-e xu:v-e sag i-xâr-e xu:v-e

ترجمه: دست که از ما جدا شد، خر می خورد خوب است سگ می خورد خوب است / خر بخورد یا سگ، فرقی نمی کند (از مَثَل های این گویش است).

۲-۱-۵- جمله پایه و پیرو

جمله پایه آن است که غرض و تأکید گوینده بر آن باشد و جمله پیرو جمله ای است که همراه با جمله پایه می آید و پیرو آن است. جمله پیرو مفاهیمی چون زمان، شرط، علت و... را به مفهوم جمله پایه می افزاید. جمله پیرو به تنهایی معنای کامل و مستقلی ندارد (احمدی گیوی، انوری، ۱۳۷۰: ۲۴۷ و ۲۴۸).
مثال از مَثَل های این گویش:

خری که بار ما شَبَّار نی، هِن و هُوشَتِ ما شَکار نی

xar-i ke bâ:r-e mâ ša-bâ:r ni henn o hôšt-e mâ ša-kâ:r ni

ترجمه: خری که بار ما را حمل نمی کند، هِن و هوش (آواری راندن الاغ) و هدایت کردن ما به کارش نمی آید.

در این مَثَل جمله اول یعنی «خری که بار ما شَبَّار نی» (=خری که بار ما را حمل نمی کند) جمله پایه است و تأکید گوینده این مَثَل بر آن است. گوینده می خواهد بر کاری که به او مربوط نمی شود و سود و ضرری برایش ندارد تأکید کند. جمله دوم یعنی «هِن و هُوشَتِ ما شَکار نی» (=هِن و هوش و هدایت کردن ما به کارش نمی آید) جمله پیرو است و با این جمله معنای جمله پایه کامل و مراد گوینده منتقل می شود.

مثالی دیگر:

doâ a jun-eš bo-ko ta xoðâ kerm-eš bezan-e

ترجمه: نفرین به جان او بکن تا خدا او را کرم بزند / خدا کاری کند که بدنش پر از کرم شود.

جمله «دعا آ جونس بُکُ» (=نفرین به جان او بکن) جمله پایه است که گوینده تأکیدش بر نفرین است و جمله «ته خدا کرمش بزنه» (تا خدا او را کرم بزند) جمله پیرو است که در آن نتیجه امر ذکر شده است.

۲-۱-۶- جمله مثبت

این نوع جمله وقوع امر یا داشتن و پذیرفتن حالتی را خبر می دهد یا طلب می کند (انوری، احمدی گیوی، ۱۳۸۷: ۳۱۷).

خر رُن پری تو کُت خَری xar ron berey to kot-xar-i (=لاغ را راند به سمت طویله)
از مَثَل های این گویش:

اَ تَوَلَّایْ گَلْ اُوْ اُ پَّایْ رَاژَوَنَمَ ایره -re i: n-am rōžu: pō-y a tavallō-y gol ô-a (=از تولای گل آب کنار رازیانه هم می‌رود).

۲-۱-۷- جمله منفی

این نوع جمله که برعکس جمله مثبت است وقوع امر یا داشتن و پذیرفتن حالتی را نفی یا سلب می‌کند یا عدم آن را طلب می‌کند (انوری، احمدی گیوی، ۱۳۸۷: ۳۱۷).

خرش آئی رَا اَنَرُنْ xar-eš a i rā`-â naron (=خرش را به این راه‌ها نراند/ به روی خودش نیاورد)
از مثل‌ها: گَهْ خُجْ اُ گَهْ دُونِ نِیْمَرَسُونَه go: xočč a go: -δun nim-rasun-e (=مدفوع خودش را به مدفوع‌دانی نمی‌رساند، قبل از این‌که به دستشویی برسد، خودش را خراب می‌کند)

۲-۱-۸- جمله معترضه

جمله معترضه جمله‌ای است که در ضمن جمله اصلی با مفاهیمی چون دعاء، نفرین و... می‌آید و اگر از جمله حذف شود باعث خلل و نارسایی معنا و مفهوم جمله اصلی نمی‌شود.

حوسین -خدا خیرش بده- رَهْ بَرَمْ اُ هِیْزَم huseyn xodâ xer-eš beδ-e ra: bera-m a
hi:zom (=حسین- خدا به او خیر بدهد- رفت به قصد هیزم آورد برای من)
ئی دُزْ -خدا دفرش نده- اومد خونهم کن i doz xodâ dafar-eš naδ-e umaδ xuna-m
kan (=این دزد -خدا به او مهلت ندهد- آمد و وسایل خانه‌ام را دزدید)

۲-۱-۹- جمله‌های پیوسته

منظور از جمله‌های پیوسته جمله‌هایی است که از نظر مفهوم مشترک است و در راستای انتقال یک مطلب به کار می‌روند.

مَمَدَّ رَه. پِشْت سَرَشْ اُ خُونَهْ اُ دَر شَدَم. رَفْتَمْ جُلْ نَادُمْ اُ رِیْ خَرَو. اُ کُتْ شَدَرْ کَرْدُم. رُئِمْ رُئِمْ بَیْنِ رَا شَرَسِیْدُم.

mammaδ ra: pošt-e sar-eš a: xuna a dar šod-om raft-om jol nâ:δ-om a
ri xar-u a kot ša-δar kerd-om ronn-om ronn-om beyn-e râ: ša-rasiδ-om
محمد رفت. پشت سرش از خانه بیرون رفتم. رفتم پالان گذاشتم روی الاغ. الاغ را از طویله بیرون کردم. الاغ را حرکت دادم و حرکت دادم. بین راه به او (محمد) رسیدم.

۲-۱-۱۰- جمله از نظر مفهوم و چگونگی بیان

۱- خبری؛ از وقوع کار یا بودن و پذیرفتن حالتی به اثبات یا نفی به صورت قطعی یا غیر قطعی خبر می‌دهیم» (انوری، احمدی گیوی، ۱۳۸۷: ۳۱۱).

زمین گل تپک شده (zamin gel-tap-ak šoð-e) (=خاک زمین نرم شده، زمین پوشیده از خاک نرم شده است)

دیوار خونه رُمیڈ (دیوار خانه خراب شد/ فرو ریخت) di:vâr-e xu:na rommið

۲-پرسشی؛ پرسش درباره کسی، چیزی یا امری.

خوای چه بکنی؟ (می‌خواهی چکار بکنی؟) xo-y çe bo-kon-i

تُرْشال کرده و یذ علی؟ (معدده‌ی علی ترش کرده بود؟) toroš-â:l kerda við ali

۳-عاطفی؛ بیان احساس شگفتی، خشم، نفرت و...

کاشکی پچه‌باذ ایشدا! (کاش می‌مُرد!) kâškey pâ:ča-bâ:ð i-šoð

عجب گُلای آ سر پا کردیه! (عجب گل‌هایی پرورش داده- ای!) ajab gol-o-y a sar-e pâ kerdi-ye

۴- امری؛ در این نوع جمله «انجام دادن کاری یا داشتن و پذیرفتن صفت و حالتی به اثبات یا نفی طلب می‌شود» (انوری، احمدی گیوی، ۱۳۸۷: ۳۱۱).

دئی طرفا پیدات نشه! (دیگر این طرف‌ها پیدایت نشود!) da i-taraf-â peyðâ-t naš-e

همژا راحت بشی! (همین‌جا راحت بنشین!) hem-žâ râ:hat beši

۲-۱-۱۱- حذف فعل در جمله‌ها

گاهی در برخی موارد به دلایلی فعل از جمله حذف می‌شود:

۱- در دعاها و تمناها

خدا قوت! خدا قوت! xoðâ qovvat یعنی خدا قوت [بدهد!]

نخسه‌ی! na-xasse-y یعنی خسته [نباشی!]

۲- در نفرین‌ها

پُله‌ی هف خَشَم آ تو سرت! pole-y haf xašam a to sar-et یعنی خاکستر هفت محله توی

سرت [باشد!]

۳- در ناسزاها

گُه آ گور بُتون! go: a gur-e bo-tun یعنی گُه به گور پدرت [باشد!]

۴- در مثل‌ها و کنایه‌ها

سگ سیر، دوغا ترش! sag si:r du:γ-â toroš یعنی سگ سیر [است] و دوغ‌ها ترش [است]

این مثل در مورد کسی است که از یک چیز ایراد بگیرد. مثلاً مادری این را می‌گوید که فرزندش از غذا ایراد بگیرد. یعنی چون تو سیر هستی عیب ترش بودن بر دوغ‌ها می‌گذاری.

۵- حذف به قرینه لفظی

نمونه از مثل‌های این گویش: قین بُدُم تُفتم آ ریش qin boð-om tofta:-m a ri:š یعنی ...ن

بدهم آب دهان هم اضافه بر آن [بدهم]

این مثل را کسی می‌گوید که از او توقع بی‌جا و اضافی شده باشد. مثلا فردی چیزی رایگان به کسی بدهد و آن کس بگوید باید فلان چیز را هم به من بدهی.

۶- برخی جمله‌ها که با حروفی چون «چه»، «نه»، «هم» و «یا» به صورت مکرر می‌آیند.

نه او نه اوآدی na ô na â:vədi یعنی نه آب نه آبادی [است]

۷- برخی جمله‌ها که مسند آنها صفتی باشد که با «تر» بیاید.

هرچه سال تر سال تر، او و علف بیش تر har-če sâ:l ta:r sâ:l-tar ô o alaf biš-tar یعنی

هرچه سال تر سال تر [باشد] آب و علف بیش تر [است]

۸- در چیستان‌ها

چیه که سرش بر تو، بُنیش بر مادر تو؟ či-ye ke sar-eš bar to bon-eš bar mâ:ðar-e to

یعنی چیست که سر آن بر تو [است]؛ انتهای آن بر مادر تو [است]؟

جواب این چیستان پستان مادر است.

۹- در برخی از جمله‌های پرسشی

وختی تفنگ اکتُنجِ خونه‌ی، چه ترس ا گرگ؟ vaxt-i tofang a konj-e xune-y če tars a

gorg یعنی وقتی که تفنگ در گوشه‌ی اتاق است چه ترسی از گرگ [است]؟

۱۰- در برخی از جمله‌های تعجبی

عَزَّو چَشْأیْ سُوْزی! ažav ča:š-ə-y sôz-i یعنی عجب چشم‌های سبزی [است/ دارد]!

۱۱- در برخی جمله‌ها که برای تفریح می‌آید

چقد زرده‌مال و بد شق! čeqað zard-a-mâ:l o bað šeq یعنی چقدر زرد رنگ و زشت [است]!

۱۲- حذف به قرینه‌ی معنوی

چه خور آبچا علی؟ če xavar a bačč-â ali یعنی چه خبر از زن و بچه‌های علی [است]؟

۲-۲- شبه‌جمله

شبه‌جمله کلمه یا گروهی از کلمات است که گوینده برای بیان حالات عاطفی خود مانند: درد، شادی، افسوس و... به کار می‌برد و چون این شبه‌جمله‌ها مفهومی چون جمله دارند، آنها را به این نام نامیده‌اند (انوری، احمدی گیوی، ۱۳۸۷: ۲۴۳). در برخی از دستورها شبه‌جمله‌ها را نیز اصوات و صوت نامیده‌اند. این نام‌گذاری از آن سبب است که برخی از شبه‌جمله‌ها شبیه اسم صوت‌اند؛ مانند آه، هان، خه‌خه، به‌به و جز آن‌ها (همان). ابوالقاسی صوت‌های (شبه‌جمله‌های) فارسی دری را چنین تقسیم‌بندی کرده است:

«۱- صوت‌هایی که در اصل صوتند: آه، آوخ، آوه، آی، اوه، ای، به‌به، زه‌زه، وای، وه، هان، هین.

۲- صوت‌هایی که در اصل اسم و صفت‌اند:

(الف) اسم‌ها و صفت‌های فارسی: آزاد، آفرین، افسوس، تف، تفو، خاموش، زینهار، زنه‌هار

(ب) اسم‌ها و صفت‌های عربی: الحذر، الفرار، الأمان، امان، حیف، ساکت، عجب، مرحبا

۳-صوت‌هایی که یک عبارتند: دور از تو، چشم بد دور

۴-صوت‌هایی که در عربی جمله‌اند: استغفرالله، الحمدلله، ان شاءالله، بارک‌الله، تبارک‌الله، یاالله«(ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۳۰۲ و ۳۰۳)

شبه‌جمله‌ها را می‌توان با توجه به عواطف و قصد گوینده نیز دسته‌بندی و در گروه‌هایی منظم جای داد. در این پژوهش شبه‌جمله‌های گویش لای‌زنگانی را با توجه به عواطف و قصد گوینده به شرح زیر دسته‌بندی کرده‌ایم:

۱- شبه‌جمله‌های امید و آرزو و دعا

بلکه balke ← امید است که، باشد که. بلکه balkâ ← امید است که، باشد که. کاشکی kâškey ← کاش.

ای خدا ey xodâ ← ای خدا (با حالت تضرع). شالا šallâ ← این شاءالله. این شالا in šallâ ← این شاءالله.

یا خدا yâ: xodâ ← یا خدا.

مثال در قالب جمله

کاشکی هُمسال بَارون ایمذ و به دو مَن باری ایشذ

kâškey hom-sâl borun i-maδ o ya do man-e bor-i i-šod

ترجمه: کاش امسال باران می‌بارید و مقداری محصول به بار می‌آمد (درختان ثمر می‌دادند)

۲- شبه‌جمله تحسین و تشویق

ها! hâ: ← ها! آره! ناز بِلت! nâ:z-e bol-et ← ناز بِلت! ناز دَسْت! nâ:z-e dass-et ← ناز دست!

ناز قذت! nâ:z-e qaδ-et ← ناز قذت! ماشالا mâšallâ ← ماشاءالله! مرحوا! marhavâ ← مرحبا!

جان! jâ:n ← جان! آفرین âffarin i- ← آفرین. بارک‌الله! bârek-allâ ← بارک‌الله! به‌به! ba: -ba: ← به‌به!

مثال در قالب جمله

مرحوا آئی قذ سلوِش marhavâ a i qaδ-e salv-eš (مرحبا بر قد چون سروش)

۳- شبه‌جمله تأسف و درد

اوی u:t، آه a، ای بختم ey baxt-om، آخ âx، آخی âxxy، آی â:y، به ba:، تَف te:f، تَف تَف تَف tef tef tef، خیف/خیف heyf/ xeyf، وای vâ:y، هی hey.

مثال در قالب جمله

خیف جوونی که عین باذ ره xeyf-e javun-i ke eyn-e bâ:δ ra: (=خیف جوانی که چون باد گذشت)

۴- شبه‌جمله شگفتی

ا: a: ، اهو ohô ، اِهَه eha: ، اُهَه oho: ، ای باټو/ بابو bâbbô/ bâbbô ، اِهَه i:ha: ، باټو bâbbô ، باکو bakku ، بکو bâkku ، بُه bo: ، بُه boha: ، تووَه to:va (توبه) ، تووَه سخفار to:va saxfâr (توبه استغفرالله) ، عجو/ عژو aĵav/ aĵav (عجب) ، عجیب/ عژیو aĵiv/ aĵiv (عجیب) ، واویلا vâvveylâ (واویلا) ، واوینال vâvveynlâ (واویلا) ، هوَه hu:ha: ، یا خذا yâ: xodâ (یا خدا).

مثال در قالب جمله

عجو برفی ایایه! -ya: i-yâ:-i abarf-ajav (=عجب برفی می آید ها!)

۵- شبه جمله تنبیه و تحذیر

باتو bâbbô ، دخیل daxil ، مبادا ma-bâ:đâ ، ووئی voveyley (واویلا)

مثال در قالب جمله

دخیل آ تو باغ مردم نرو! daxil a to bâ:γ-e mardom narô (=دخیل / زنهار در باغ مردم نرو!)

۶- شبه جمله امر

آ alâ ، بسم الله besmellâ ، علی یارت ali yâ:r-et ، یآ llâ-yâ (یاالله)

مثال در قالب جمله

ایه ایتونی شروه بخونی علی یارت! aya i-tun-i šarva boxun-i ali yâ:r-et (=اگر می توانی

شروه بخوانی علی یارت)

۷- شبه جمله تعظیم و قبول و احترام

آ ری چش a ri čaš (به روی چشم) ، ری چش ri čaš-om (روی چشم) ، چشم čašm .

مثال در قالب جمله

ری چش هر کاری بگوی ایکنم ri čaš-om har kār-i bogu-y i-kon-om (=روی چشم،

هر کاری بگویی انجام می دهم)

۸- شبه جمله تصدیق و ایجاب

دُرُس doros (درست) ، ها hâ/ hâ: ، هانه hâna (آرهنه / آره)

مثال در قالب جمله

هانه حواسم جمه hâna havâ:s-om ja:m-e (=آرهنه / بله حواسم جمع است)

۹- شبه جمله تکذیب و انکار

ابداً abadan ، استخفراالله estaxforollâ ، اصلاً aslan ، نه na: ، هرگز/ هرگس hargez/

harges ، هیش وخت hiš-vaxt (هیچوقت/ هرگز)

مثال در قالب جمله

هرگز ایطو چی که تو ایگوی نشده hargez i-tô či ke to i-gu-y našod-e (=هرگز چنین

چیزی که تو می گویی اتفاق نیفتاده است)

۱۰- شبه جمله سرزنش و نفرین

بیشتر این دسته از شبه‌جمله‌ها هنگامی به کار می‌روند که کسی بخواهد مانع از حرف زدن شخصی شود یا وی را به سبب حرف‌های ناپسندش مورد سرزنش قرار دهد.

...خر *ki:r-e xar*، ای بختم *ey baxt-om*، تو حلقی *to halq-i*، تیر کُاری *ti:r-e kār-i*، تیر نایمون *ti:r-e nā:yamun*، درد *dard*، درد بی‌درمون *dard-e bi:-darmun*، درد دل *dard-e del*، دل درد *del dard*، رنج *ranj*، رنج بُاریکو *ranj-e bōrik-u*، زهر مار *za:r-e*، زهر هلاهل *mâ:r*، *za:z-e halâ:hel*، سینه‌وَرَم *si:na-varam*، سینه‌وَرَم سال *si:na-*، کوفت / کوفت *varam-e sâ:l*، کوفت / کوفت *kuf/ kuft*، کوفتِ کُاری *kuft-e kār-i*، گوَلَه *gulla*، مرگ *marg*

مثال در قالب جمله

ای بختم! تنُّسی جلو جِرشون بگیری؟ *ey baxt-om natonoss-i jolô j:r-e-šun begir-i* (ای بختم! / خاک بر سرت! نتوانستی جلو دعوی آن‌ها را بگیری؟)

کوفتِ کُاری! خجالت بکش ا پتَرات گفتن *kuft-e kār-i xejâ:lat bekaš a patarâ:t* *goftan* (=کوفت کاری! از چرت و پرت گفتن خجالت بکش)

۱۱- شبه‌جمله احساس لذت

آخ *ax*، اوف *uf*، اوفی *uffey*، آه *a*، آخی *âxxy*، به *ba*، به‌به *ba:-ba*

مثال در قالب جمله

آخ! چقد خوش مزوی *ax čeqađ xoš-mazze-y* (=آخ! چقدر خوش مزه است)

آه! چه ولِ بلنی *a: če vo:l-e bela:n-i* (=آه/ وه! چه سرو کوهی بلندی)

۱۲- شبه‌جمله بیان ترس

بسمِلاً *bessmellâ* (بسم‌الله)، بوش *buš/ bu:š*، بوش بسمِلاً *buš/ bu:š bessmellâ*، بوی *buš/ bu:š*

buš/ bu:š، ووی *va:y*، تووه *tôva*، بوی *buš/ bu:š*

مثال در قالب جمله

بوش! آئی خُ آدم و همیش و اُیوره *buš a i xo â:đam va:m-eš vō-y-var-e* (=بوش! از این که

آدم می‌ترسد)

۱۳- شبه‌جمله تنفر و بی‌زاری

آق *aq/ a:q*، اوق *uq/ u:q*، ابق *iq/ i:q*، بق *baq/ ba:q*، وق *vq/ va:q*، ووی *va:y*

بق! اینم نشد ا نون *baq in-am našođ a nun* (=بق! این هم نشد غذا)

۳- نتیجه‌گیری

با این‌که امروزه ترتیب ارکان جمله در زبان فارسی رسمی دچار یکنواختی شده است، در گویش لای-زنگانی چینش ارکان جمله بسیار متنوع است که این خود نشان می‌دهد که این گویش نسبت به بسیاری از گویش‌ها کمتر تحت تأثیر فارسی رسمی بوده است. بیشترین علت جابه‌جایی ارکان جمله در گویش

لای‌زنگانی، پرسشی بودن جمله و تأکید بر مسند است. از آنجا که در این گویش ضمائر شخصی پیوسته بر فعل مقدم می‌شوند و برای مثال گاه در پایان حرف ربط، گاه در پایان واو عطف و... می‌آیند، بدین سبب ارکان جمله جابه‌جا می‌شوند. حذف فعل در جمله‌های این گویش غالباً همانند فارسی رسمی است مگر چند مورد که در فارسی رسمی کمتر از آنها نام برده‌اند. از جمله در برخی از چیستان‌ها، نفرین‌ها، ناسزاها، کنایه‌ها و مثل‌ها.

در این پژوهش شبه‌جمله‌های این گویش بر اساس قصد گوینده به سیزده گروه تقسیم شد. چنان‌که مشاهده شد تعداد شبه‌جمله‌های احساس شگفتی و نفرین و سرزنش در این گویش زیاد است. بسیاری از شبه‌جمله‌های گویش لای‌زنگانی الفاظ بی‌معنایی‌اند که می‌توان آنها را در گروه صوت‌ها نیز جای داد.

منابع

- احمدی گیوی، حسن و حسن انوری (۱۳۷۰). دستور زبان فارسی ۱، تهران: انتشارات فاطمی، چاپ نهم.
- انوری، حسن و حسن گیوی احمدی (۱۳۸۷). دستور زبان فارسی ۲، تهران: انتشارات فاطمی، چاپ چهارم.
- باطنی، محمدرضا (۱۳۵۳). مسائل زبان‌شناسی نوین، تهران: انتشارات آگاه، چاپ دوم.
- خانلری، پرویز (۱۳۹۲). تاریخ زبان فارسی، تهران: فرهنگ نشر نو.
- خیامپور، عبدالرسول (۱۳۸۸). دستور زبان فارسی، تبریز: ستوده.
- رنجبر، حسن (۱۳۹۴). «کارکردهای پیشوند «وا» در افعال لای‌زنگانی و تأثیر آن در صرف فعل»، دومین همایش ملی ادب محلی و محلی‌سرایان ایران زمین.
- رنجبر، حسن، (۱۳۹۶). «گویش لای‌زنگانی؛ واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به اجزای بدن و بیماری‌ها»، دومین کنگره بین‌المللی علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رنجبر، حسن و علیرضا باقری (۱۳۹۵). اگر آفتاب بتابد، گزیده‌ای از اشعار محلی محمدحسن باقری (غُلمل)، حسن رنجبر، علیرضا باقری، استهبان: سته‌بان.
- صداقت کیش، جمشید (۱۳۸۵). «سفر سوم فرگ و مزيجان»، ماهنامه‌ی بین‌المللی میراث فرهنگی و گردشگری، سال دوم، شماره‌ی ۱۵.
- فتوحی، محمود (۱۳۹۰). سبک‌شناسی، نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها، تهران: انتشارات سخن.
- مدرسی، فاطمه (۱۳۸۷). فرهنگ زبان‌شناسی - دستوری، از واج تا جمله، تهران: نشر چاپار، چاپ دوم.
- مصاحب، غلامحسین (۱۳۸۷). دایرة‌المعارف فارسی، جلد دوم، تهران: انتشارات کتاب‌های جیبی.
- نمیرانیان، کتابون؛ افضل، فیروزه و حسن رنجبر (۱۳۹۴). «بررسی ریشه‌شناختی تعدادی از واژگان گویش لای‌زنگانی»، اولین همایش ملی بررسی فرهنگ و ادبیات بومی ایران زمین، دانشگاه آزاد واحد یاسوج.